

کپی برداری و انتشار این مجموعه آموزشی به هر شکلی مجاز نیست.

کوبدار - نقد فیلم، معرفی کتاب، آموزش زبان انگلیسی و کامپیوتر

<http://www.koobdar.ir>

لغات ضروری آیلتس و تافل با ترجمه فارسی | آموزش ۵۷۰ واژه آکادمیک

گروه چهارم

(شصت لغت چهارم)

## Overall

Am ʊvər'ɔ:l

Br əvər'ɔ:l

صفت

۱: کلی، عمومی، شامل همه

The overall situation is good, despite a few minor problems.

با وجود چند مشکل جزئی، وضعیت کلی خوب است.

The age of the patients and their overall health must be factored into the results.

سن بیماران و سلامت عمومی آن‌ها باید در نتایج در نظر گرفته شود.

قید

۱: در حالت کلی

Overall, this is a very useful book.

در حالت کلی، این یک کتاب خیلی مفید است.

The company will invest \$۱.۶m overall in new equipment.

این شرکت در کل ۱.۶ میلیون دلار برای تجهیزات جدید سرمایه گذاری خواهد کرد.

اسم

۱: لباس کار، لباسی که موقع کار روی لباس به تن می کنند.

The mechanic was wearing a pair of blue overalls.

مکانیک یک جفت لباس آبی پوشیده بود.

## Emerge

Am ɪ'mɜ:dʒ

Br ɪ'mɜ:dʒ

فعل

۱: ظاهر شدن با بیرون آمدن از چیزی یا از پشت چیزی

He emerged from the shadows.

او از سایه‌ها بیرون آمد.

The sun emerged from behind the clouds.

خورشید از پشت ابرها بیرون آمد.

۲: به آخر و نتیجه یک رویداد بد یا یک تجربه سخت رسیدن. نمایان شدن

Eventually the truth emerged.

سرانجام حقیقت نمایان شد.

۳: شناخته شدن، مخصوصا در نتیجه آزمایش چیزی یا بعد از تحقیق درباره آن

The facts behind the scandal are sure to emerge eventually.

حقایق پشت این رسوایی به صورت حتم در نهایت آشکار خواهد شد.

## Regime

Am rei'ʒi:m

Br rei'ʒi:m

اسم

۱: یک شیوه یا یک سیستم حکومتی، مخصوصا حکومتی که به صورت عادلانه روی کار نیامده باشد.

The government was accused of covert military operations against the regime.

دولت متهم به انجام عملیات نظامی پنهان علیه آن رژیم بود.

۲: یک راه خاص برای اجرا یا سازماندهی یک سیستم، یک اقتصاد و ... - رژیم

Our tax regime is one of the most favorable in Europe.

رژیم مالیاتی ما یکی از مطلوب ترین ها در اروپا است.

A dietary regime

یک رژیم غذایی

## Implementation

Am implimen'teɪʃn

Br implimen'teɪʃn

اسم - غیر قابل شمارش

## ۱: پیاده سازی یک نقشه یا سیستم

The study was criticized for its poor design and sloppy implementation .

این مطالعه به دلیل طراحی ضعیف و اجرای شلخته آن مورد انتقاد قرار گرفت.

The implementation of the new system

پیاده سازی سیستم جدید

There will be a delay in implementation of the new regulations.

در اجرای مقررات جدید تأخیر وجود خواهد داشت.

## Project

Am pra:dʒekt

Br prɔdʒekt

اسم

## ۱: پروژه

My next project is decorating the kitchen.

پروژه بعدی دکوراسیون این آشپزخانه است.

۲: مطالعه ای روی موضوعی خاص که معمولا توسط دانشجویان صورت می پذیرد. پروژه

He's doing a class project on pollution.

او در حال انجام یک پروژه کلاسی در مورد آلودگی است.

فعل

۱: برنامه ریزی کردن یک نقشه یا یک پروژه که در آینده اجرا می شود.

The next edition of the book is projected for publication in March.

نسخه بعدی کتاب برای چاپ در ماه مارس برنامه ریزی شده است.

۲: محاسبه کردن مقدار یا تعداد چیزی در آینده بر اساس اطلاعات حاضر

Government spending is projected to rise by three percent next year.

تخمین زده شده است که مخارج دولت برای سال آینده ۳ درصد رشد داشته باشد.

۳: پرتاب کردن یا هدایت کردن چیزی به سمت جلو و با فشار

۹۰ percent of the projected missiles will hit their target.

۹۰ درصد سلاح های پرتاب شده به هدف برخورد خواهند کرد.

۴: تصویر یا فیلم چیزی را روی سطح چیز دیگری افکندن

Laser images were projected onto a screen.

تصاویر لیزر بر روی صفحه نمایش افتاده است.

She projected the slide onto the wall.

او اسلایدها را روی دیوار نمایش داد.

## Hence

Am hens

Br hens

قید

۱: به خاطر همین، از این رو

The cost of transport is a major expense for an industry. Hence factory location is an important consideration.

هزینه نقل و انتقال برای یک صنعت خیلی زیاد است به همین سبب موقعیت مکانی یک ملاحظه مهم است.

He's just got a pay rise, hence the new car.

او به تازگی افزایش حقوق داشته است و ماشین جدید به همین دلیل است.

She's just found out she failed her exams, hence her bad mood.

او تازه فهمیده بود که در امتحان مردود شده است و به خاطر همین حالش بد بود.

## Occupational

Am ɑ:kju'peɪʃənəl

Br ɒkju'peɪʃənəl

صفت

۱: مربوط به شغل. شغلی، کاری

Occupational training is absolutely essential.

آموزش کاری کاملاً ضروری است.

Occupational disease

بیماری شغلی

An occupational risk

یک ریسک کاری

### Internal

Am ɪn'tɜːrnl

Br ɪn'tɜːnl

صفت

۱: داخلی، درونی

She didn't want to be left alone with her dark internal thoughts.

او نمی خواست با افکار تاریک درونی خود تنها بماند.

The internal logic of her argument is undeniable.

منطقِ باطنیِ استدلالِ او غیرقابل انکار است.

The medicine is not for internal use.

این دارو برای استعمال داخلی نیست.

### Goal

Am ɡoʊl

Br ɡəʊl

اسم

۱: (در ورزش) گُل

Only one goal was scored in the entire match.

تنها یک گل در طول مسابقه به ثمر رسیده است.

۲: (در ورزش) دروازه

John kicked the ball into the goal.

جان توپ را به درون دروازه زد.

۳: هدف، مقصود

Do you think I'll be able to achieve my goal of losing five kilos before the summer?

آیا فکر می کنید من می توانم به هدفم در کم کردن ۵ کیلو وزن تا قبل از تابستان دست یابم؟

## Retain

Am rɪ'teɪn

Br rɪ'teɪn

فعل

۱: حفظ کردن

I have a good memory and am able to retain (= remember) facts easily.

من یک حافظه خوب دارم و می توانم حقایق را به آسانی حفظ کنم.

The sea retains the sun's warmth longer than the land.

دریا گرمای خورشید را بیشتر از خشکی حفظ می کند.

۲: به خدمت گرفتن کسی مانند یک کارآگاه یا وکیل

He has retained a lawyer to challenge the court's decision.

او یک وکیل را برای مبارزه با تصمیم دادگاه به کار گرفته است.

## Sum

Am sʌm

Br sʌm

اسم

۱: مقدار پول

Huge sums of money are spent on national defense.

مقدار بسیار زیادی پول صرف دفاع ملی می شود.

۲: مجموع

The sum of ۱۳ and ۸ is ۲۱.

مجموعه ۱۳ و ۸ می شود ۲۱.

۳: محاسبات ساده ریاضی یعنی جمع، کسر، تقسیم و ضرب.

I remember how much I hated doing sums when I was at school.

بیاد دارم که وقتی مدرسه می رفتم چقدر از محاسبات متنفر بودم.

## Integration

Am ɪntrɪ'greɪʃn

Br ɪntrɪ'greɪʃn

اسم - غیر قابل شمارش

۱: عمل یا روند ترکیب دو یا چند چیز که در نتیجه این ادغام آن ها با هم کار می کنند. ادغام، یکپارچگی

His music is an integration of tradition and new technology.

موسیقی او یک ادغام از سنت و تکنولوژی جدید بود.

Integration of the public schools is still a goal.

ادغام مدارس عمومی هنوز یک هدف است.

۲: اتحاد نژادهای مختلف جامعه

In a ۱۹۵۶ referendum, the people voted in favor of integration.

در همه پرسی سال ۱۹۵۶، مردم به نفع اتحاد نژادهای مختلف جامعه رای دادند.

## Mechanism

Am mekənɪzəm

Br mekənɪzəm

اسم

۱: یک بخش از یک ماشین یا یک مجموعه از اجزاء که با هم کار می کنند.



These automatic cameras have a special focusing mechanism.

دوربین های اتوماتیک یک مکانیسم تمرکز ویژه دارند. (اجزایی دارند که این کار را انجام می دهند).

۲: ساز و کار

The mechanism for collecting taxes needs revising.

ساز و کار جمع آوری مالیات نیاز به تجدید نظر دارد.

When a person is ill, the body's natural defense mechanisms come into operation.

وقتی کسی بیمار است، مکانیسم دفاع طبیعی بدن وارد عمل می شود.

## Parallel

Am pærəlel

Br pærəlel

صفت

۱: موازی، همراستا، همسو

The two roads are parallel.

این دو جاده هم راستا هستند.

۲: خیلی شبیه به هم

A parallel example

یک مثال مشابه

۳: (در کامپیوتر) ارسال هم زمان چند بیت، مانند آنچه در ارتباط با کامپیوتر و پرینتر رخ می دهد. (نوع دیگر ارسال بیت ها را می گویند که در آن بیت ها یکی پس از دیگری منتقل می شوند) serial

Parallel communication

ارتباط موازی

اسم

۱: چیزی که خیلی شبیه چیز دیگری است.

This is an achievement without parallel in modern times.

این یک دستاورد بدون مشابه در در زمان مدرن است.

۲: مدار زمین

Cambridge lies near the ۵۲nd parallel.

کمبریج در مدار ۵۲ درجه قرار دارد.

فعل

۱: شبیه چیزی بودن یا در یک زمان رخ دادن

Their legal system parallels our own.

این سیستم حقوقی شبیه مال ما است.

## Impose

Am ɪm'pəʊz

Br ɪm'pəʊz

فعل

۱: تحمیل کردن چیزی مانند مالیات، یک قانون و.. که مورد اطاعت قرار گیرد. تحمیل کردن

Very high taxes have recently been imposed on cigarettes.

اخیرا مالیات بسیار زیادی روی سیگار تحمیل شده است.

The council has imposed a ban on alcohol in the city parks.

این شورا ممنوعیت الکل را در پارک های شهر وضع کرده است.

I don't want them to impose their religious beliefs on my children.

من نمی خواهم که آن ها اعتقادات مذهبی خود را به بچه های من تحمیل کنند.

## Despite

Am dɪ'spaɪt

Br dɪ'spaɪt

حرف اضافه

۱: با این وجود، علیرغم

I still enjoyed the week despite the weather.

با وجود این هوا من باز هم از این هفته لذت بردم.

Her voice was shaking despite all her efforts to control it.

با وجود تمام تلاشش برای کنترل آن، صدایش میلرزید.

Trains are still running, despite the snow.

با وجود برف قطارها باز هم حرکت می کردند.

## Job

Am dʒɑ:b

Br dʒɒb

اسم

### ۱: شغل

Many women are in part-time jobs.

بسیاری از زنان کار نیمه وقت دارند.

Are you going to give up your job when you have your baby?

وقتی بچه دار شدی آیا می خواهی بی خیال کارت شوی؟

### ۲: بخش خاصی از کار

The builders are aiming to get the job done by the end of the month.

سازندگان می خواهند این کار را تا آخر این ماه تمام کنند.

Will you be able to carry all the shopping back home on your bike, or will it have to be a car job?

آیا می توانی تمام خرید را با دوچرخه ات به خانه برگردانی یا این باید کار ماشین باشد؟

### ۳: وظیفه

I know it's not my job to tell you how to run your life, but I do think you've made a mistake.

می دانم که وظیفه من نیست که به تو بگویم چطور زندگیت را اداره کنی ولی معتقدم مرتکب اشتباه شده اید.

**Parameter**

Am pə'ɹæmɪtər

Br pə'ɹæmɪtə(r)

اسم

**۱: پارامتر**

The parameters for establishing the fund are vague.

پارامترهای تأسیس صندوق مبهم است.

The researchers must keep within the parameters of the experiment.

محققان باید این پارامترهای آزمایش را نگه دارند.

Here, current rather than potential is the estimated parameter.

در این جا، جریان به جای پتانسیل پارامتر تخمینی است.

**Approximate**

Am ə'prɑ:kɪmət

Br ə'prɒksɪmət

صفت

**۱: نه دقیقا درست ولی نزدیک. تقریبی**

The train's approximate time of arrival is ۱۰.۳۰.

زمان تقریبی رسیدن قطار ده و سی دقیقه است.

The recipe only gives an approximate cooking time.

این دستور پخت تنها زمان تقریبی پختن را ارائه می دهد.

فعل

**۱: تقریباً چیزی بودن**

Student numbers this year are expected to approximate ۵,۰۰۰.

انتظار می رود تعداد دانش آموزان امسال تقریباً ۵۰۰۰ نفر باشد.

## Label

Am leɪbl

Br leɪbl

اسم

۱: لیبل، برچسب

Washing instructions should be on the label.

دستور شستشو باید روی برچسب باشد.

۲: کلمه یا اصطلاحی که شخصیت ها یا ویژگی های افراد، فعالیت ها یا چیزهای دیگر را به طریقی غیر منصفانه توصیف می کند.

I hated the label (housewife) .

من از برچسب (زن خانه دار) متنفرم.

فعل

۱: چسباندن برچسب

The file was labelled 'Private.'

این فایل خصوصی برچسب گذاری شده بود.

۲: برچسب زدن به مردم. توصیف کردن مردم با کلماتی غیرمنصفانه

It is unfair to label a small baby naughty.

ظالمانه است که به یک بچه کوچک برچسب سرکش بزنید.

## Concentration

Am kɑːnsn'treɪʃn

Br kɒnsn'treɪʃn

اسم

۱: تمرکز

The noise outside made concentration difficult.

صدای بیرون، تمرکز را دشوار کرد.

This is a very difficult piece of music to play - it demands a lot of concentration.

این یک قطعه دشوار موسیقی برای نواختن است، تمرکز زیادی می طلبد.

۲: تعداد یا مقدار زیادی از چیزی در یک مکان. تمرکز

There is a heavy concentration of troops in the area.

تمرکز زیادی از نیروها در منطقه وجود دارد.

## Principal

Am prɪnsəpl

Br prɪnsəpl

صفت

۱: مهمترین

Iraq's principal export is oil.

مهمترین صادرات عراق نفت است.

That was my principal reason for moving.

آن دلیل اصلی من برای حرکت بود.

اسم

۱: مدیر مدرسه. رئیس دانشگاه

Peter Brown, principal of St John's College

پیتر برن، رئیس دانشگاه جان ( principal ) به معنی رئیس دانشگاه در بریتیش کاربرد دارد و در انگلیسی آمریکایی فقط در مورد

مدیر مدرسه استفاده می شود)

۲: (در آمریکا) رئیس شرکت

The principal of the business has an office in New York.

مدیر این شرکت یک دفتر در نیویورک دارد.

۳: اجرا کننده اصلی در یک کنسرت موسیقی، نماش و ...

۴: سرمایه اصلی

## Series

Am sɪri:z

Br sɪəri:z

اسم

۱: سری، سلسله

This autumn the BBC will be showing a series of French films.

امسال پاییز بی بی سی یک سری فیلم های فرانسوی را به نمایش می گذارد.

۲: سریال تلویزیونی

The first episode of the new series is on Saturday.

اولین قسمت از این سریال جدید در شنبه پخش می شود.

۳: بازیهای پشت سرهم دو تیم مقابل یکدیگر

The Yankees have a four-game series against the Orioles at home.

یانکی ها چهار بازی پشت سر هم با اورپولز در خانه دارند.

۴: (در الکترونیک) به صورت سری

Batteries connected in series

باتریهای متصل شده در سری (پشت سر هم)

## Predict

Am prɪ'dɪkt

Br prɪ'dɪkt

فعل

۱: پیش بینی کردن

It's still not possible to accurately predict the occurrence of earthquakes.

هنوز ممکن نیست تا وقوع زمین لرزه را به درستی پیش بینی کنیم.

I cannot predict what will happen next year.

من نمی توانم پیش بینی کنم که سال آینده چه خواهد شد.

Heavy snowfalls are predicted for tonight and tomorrow.

بارش سنگین برف برای امشب و فردا پیش بینی شده است.

## Summary

Am sʌməri

Br sʌməri

اسم

۱: خلاصه، چکیده

He gave us a short summary of the meeting.

او به ما یک خلاصه کوتاه از آن ملاقات ارائه کرد.

At the end of the news, they often give you a summary of the main stories.

در انتهای اخبار، معمولاً خلاصه ای از عناوین اصلی را به شما ارائه می دهند.

صفت

۱: مختصر

I made a summary report for the records.

من یک گزارش مختصر برای سوابق تهیه کردم.

۲: انجام فوری و بدون توجه به روند معمول که باید طی شود.

A summary judgement

یک قضاوت فوری

## Attitude

Am ættɪtʊ:d

Br ættɪtʃu:d

اسم

۱: نگرش، ذهنیت

It's often very difficult to change people's attitudes.



تغییر دادن نگرش مردم اغلب بسیار دشوار است.

۲: حالتی از بدن

Her hands were folded in an attitude of prayer.

دستانش به حالت دعا خم شده بود.

۳: رفتاری با فردیت و اعتماد به نفسی که ظالمانه و بدون تعامل است.

'I asked the waiter for a clean fork and all I got was attitude'

من از پیشخدمت یک چنگال تمیز خواستم و همه آن چه دریافت کردم رفتاری زننده بود.

## Undertake

Am ʌndə'rteɪk

Br ʌndə'teɪk

فعل

۱: بر عهده گرفتن، تقبل کردن

University professors both teach and undertake research.

اساتید دانشگاه هم درس می دهند هم تحقیق را بر عهده می گیرند.

The agency undertook the survey in January ۲۰۰۴.

این نمایندگی نظرسنجی ماه ژانویه سال ۲۰۰۴ را بر عهده گرفت.

۲: موافقت کردن یا قول دادن برای انجام کاری

He undertook to finish the job by Friday.

او قول داد تا جمعه کار را تمام کند.

## Cycle

Am saɪkl

Br saɪkl

اسم

۱: دوچرخه

Secure locking for cycles is available here.

قفل امنیتی برای دوچرخه ها اینجا در دسترس است.

۲: مجموعه اتفاقاتی که با یک ترتیب خاص رخ می دهد.

The life cycle of a moth

چرخه حیات پروانه

۳: دور

Eight cycles per second

۸ دور در دقیقه

فعل

۱: دوچرخه سواری کردن

Do you cycle to work?

آیا تا سرکار دوچرخه سواری می کنید؟

۲: وارد یک توالی یا مجموعه از حوادث شدن

The water is cycled through the machine and reused.

آب در میان دستگاه چرخانده می شود و دوباره مورد استفاده قرار می گیرد.

## Communication

Am kə,mju:nɪ'keɪʃn

Br kə,mju:nɪ'keɪʃn

اسم

۱: ارتباط

We are in direct communication with Moscow.

ما در ارتباط مستقیم با مسکو هستیم.

Doctors do not always have good communication skills.

پزشکان همیشه مهارت های ارتباطی خوبی ندارند.

Snow has prevented communication with the outside world for three days.

برف به مدت سه روز از برقراری ارتباط با جهان خارج جلوگیری کرده است.

۲: یک پیام یا یک نامه یا یک تماس تلفنی

A communication from the Ministry of Defense

**Ethnic**

Am eθnik

Br eθnik

صفت

۱: مربوط به یک نژاد خاص از مردم. قومی، قبیله ای، نژادی

A question on ethnic origin was included in the census.

در سرشماری سؤالی درباره اصلیت قومی درج شد.

There are continuing ethnic tensions in the region.

تنش های مستمر نژادی در این ناحیه وجود دارد.

اسم

۱: کافر

In that neighborhood of New York, we were all ethnics.

در اطراف نیویورک ما همگی کافر بودیم.

**Hypothesis**

Am haɪ'pɑ:θə'siːz

Br haɪ'pɑθə'siːz

است) haɪ'pɑ:θə.si:z و با تلفظ hypotheses اسم (در صورت جمع به صورت

۱: ایده یا توضیحی که بر پایه حقایق شناخته شده است ولی هنوز ثابت نشده. فرضیه

There is little evidence to support these hypotheses.

مدرک کمی برای حمایت این فرضیات وجود دارد.

The only thing you can do is say the evidence suggests that the hypothesis is true.

تنها کاری که می توانی انجام دهی این است که بگویی این مدرک اشاره دارد که آن فرضیه درست است.

We hope that further research will confirm our hypothesis.

امیدواریم تحقیق آینده فرضیه ما را ثابت کند.

## Professional

Am prə'feʃənəl

Br prə'feʃənəl

صفت

۱: حرفه ای

It is essential to get good professional advice.

ضروری است تا توصیه حرفه ای دریافت کنید.

It would look more professional if the letter was typed.

اگر این نامه تایپ شده بود، حرفه ای تر به نظر می رسید.

She's a professional photographer.

او یک عکاس حرفه ای است.

اسم

۱: متخصص، حرفه ای

You sing like a real professional.

شما مثل یک حرفه ای واقعی می خوانید.

## Status

Am stertəs

Br stertəs

اسم - جمع این واژه نیز به همین صورت است ولی معمولاً جمع بسته نمیشود.

۱: موقعیت پذیرفته شده یا رسمی مخصوصاً در یک گروه اجتماعی. وضعیت

They want to elevate the status of teachers.

آن ها می خواهند موقعیت معلم ها را بالا ببرند.

There has been an increase in applications for refugee status.

درخواست های مربوط به وضعیت پناهندگی افزایش یافته است.

## ۲: احترام، شان، موقعیت

As the daughter of the president, she enjoys high status among her peers.

او به عنوان دختر رئیس جمهور، از شان بلایی در بین همسالان خود برخوردار است.

## Conference

Am ka:nfərəns

Br konfərəns

اسم

## ۱: کنفرانس

The conference will be held in Glasgow.

این کنفرانس در گلاسکو برگزار خواهد شد.

I'm speaking at a conference next week.

من هفته آینده در یک کنفرانس صحبت می کنم.

۲: گروهی از تیم های ورزشی که با یکدیگر در یک لیگ بازی می کنند. رقابت ها، لیگ

Southeast Conference football champions

رقابتهای فوتبال کنفرانس (لیگ) جنوب شرقی

East conference NBA

بسکتبال ان بی ای کنفرانس شرق

## Attribute

Am ə'trɪbjʊ:t

Br ə'trɪbjʊ:t

فعل

## ۱: نسبت دادن، مربوط دانستن

She attributes her success to hard work and a little luck.

او موفقیتش را به کار سخت و کمی شانس نسبت داد.

Her success can be attributed to three main factors.

موفقیت او را می توان به سه فاکتور اصلی نسبت داد.

اسم

۱: صفت، ویژگی

Patience is one of the most important attributes in a teacher.

صبر یک از مهمترین صفات یک معلم است.

## Annual

Am ænjuəl

Br ænjuəl

صفت

۱: سالی یک بار اتفاق افتادن

The annual meeting is in July.

ملاقات سالیانه در ماه جولای است.

۲: در طول یک سال

We had more snow this year than the average annual amount.

ما در این سال نسبت به میانگین هر ساله برف بیشتری داشتیم.

اسم

۱: گیاهی که برای فقط یک سال یا یک فصل زنده است.

We planted some annuals in front of the house.

ما تعدادی گیاه سالیانه در مقابل خانه کاشتیم.

۲: کتاب یا مجله ای که سالی یک بار منتشر می شود.

The publishers of the encyclopedia put out a book each year called an annual.

ناشران دایرت المعارف هر ساله کتابی را منتشر می کنند که سالنامه گفته می شود.

**Obvious**

Am ɑ:bvɪəs

Br ɒbvɪəs

صفت

۱: واضح، مشخص

I know you don't like her, but do you have to make it so obvious?

من میدانم که تو او را دوست نداری، ولی آیا مجبور هستی آنقدر تابلو کنی؟

He agreed with obvious pleasure.

او با رضایتی واضح موافقت کرد.

There's no obvious solution to the problem.

راهکار مشخصی برای این مشکل وجود ندارد.

**Error**

Am ɪrər

Br ɪrə(r)

اسم

۱: خطا، اشتباه

There are too many errors in your work.

اشتباهات زیادی در کار شما وجود دارد.

The letter contains a number of typing errors.

این نامه حاوی تعدادی اشتباه تایپی است.

Human error has been blamed for the air crash.

خطای انسانی مقصر آن سانحه هوایی بوده است.

## Implication

Am ɪmplɪ'keɪʃn

Br ɪmplɪ'keɪʃn

اسم

۱: حالتی که در آن شما چیزی را به صورت غیر مستقیم بیان می کنید.

He criticized the Director and, by implication, the whole of the organization.

او رئیس، و به طور غیر مستقیم، کل سازمان را سرزنش کرد.

۲: (معمولا به صورت جمع) تاثیری که یک اقدام یا یک تصمیم در آینده روی چیزی خواهد داشت. پیامد

What are the implications of the new law?

پیامدهای این قانون جدید چه هستند؟

۳: مشارکت در یک جرم، دخالت در یک جرم، شرکت در تبانی

He resigned after his implication in a sex scandal.

او بعد از مشارکتش در یک رسوایی جنسی استعفا کرد.

## Apparent

Am ə'pærənt

Br ə'pærənt

صفت

۱: واضح، آشکار

Her unhappiness was apparent to everyone.

ناخوشنودی او برای همه آشکار بود.

Then, for no apparent reason, the train suddenly stopped.

سپس، بدون دلیل آشکاری، قطار ناگهان متوقف شد.

۲: به نظر موجود یا به نظر درست. صوری

She has this apparent innocence which, I suspect, she uses to her advantage.

او این معصومیت صوری را دارد که به گمان من به نفع خودش از آن استفاده می کند.

Their affluence is more apparent than real.



ثروت آن ها بیشتر صوری است تا واقعی.

## Commitment

Am kə'mɪtmənt

Br kə'mɪtmənt

اسم

۱: تعهد

Can you give a commitment that the money will be made available?

آیا شما می توانید تعهد دهید که این پول در دسترس خواهد بود؟

The company has failed to honor its commitments.

این شرکت در عمل به تعهداتش شکست خورد.

You're young and healthy and you have no commitments - you can do whatever you want.

شما جوان و سالمید و هیچ تعهدی ندارید، می توانید هرکاری که می خواهید انجام دهید.

۲: تمایل به اینکه وقت و انرژی خود را روی یک کار یا فعالیت یا چیزی که به آن معتقدید اختصاص دهید. تعهد

A career as an actor requires one hundred per cent commitment.

حرفه ای مانند بازیگری نیازمند تعهد صد در صدی است.

## Subsequent

Am sʌbsɪkwənt

Br sʌbsɪkwənt

صفت

۱: بعدی، متعاقب

Subsequent generations

نسل های بعدی

The mistakes were corrected in a subsequent edition of the book.

این اشتباهات در ویرایش بعدی آن کتاب اصلاح شده بود.

In subsequent years he said he regretted his actions.

در سال های بعدی او گفت که از کارش پشیمان است.

## Debate

Am di'bert

Br di'bert

اسم

۱: مناظره

After a long debate, Congress approved the proposal.

بعد از یک مناظره طولانی، کنگره طرح پیشنهادی را پذیرفت.

۲: بحثی که در آن افراد نظرات مختلف و متفاوتی ارائه می دهند. مباحثه

The current debate about tax

این بحث جاری درباره مالیات

فعل

۱: مناظره کردن، بحث کردن

They had been debating for several hours without reaching a conclusion.

آن ها برای چندین ساعت مناظره کردند بدون اینکه به یک نتیجه برسند.

I'm still debating what color to paint the walls.

من هنوز دارم در مورد رنگی برای رنگ آمیزی دیوارها بحث می کنم.

## Dimension

Am di'menʃn

Br di'menʃn

اسم

۱: اندازه چیزی از نظر طول، عرض و ارتفاع. ابعاد

Please specify the dimensions (= the height, length and width) of the room.

لطفا ابعاد (= ارتفاع، طول و عرض) این اتاق را معلوم کنید.

۲: یک بخش از چیزی. یک ویژگی. یک راه برای در نظر گرفتن چیزی. بعد

His personality has several dimensions.

مسئولیت پذیری او چندین بعد (بخش) دارد.

Her job added a new dimension to her life.

کار او، بعد (ویژگی) تازه ای به زندگیش داد.

## Promote

Am prə'məʊt

Br prə'məʊt

فعل

۱: تشویق کردن مردم برای دوست داشتن، خریدن، استفاده کردن، انجام دادن یا حمایت کردن از چیزی.

Advertising companies are always having to think up new ways to promote products.

شرکت های تبلیغاتی همواره در فکر راهی جدید برای ترویج محصولات هستند.

The band are currently touring to promote their new album.

این گروه موسیقی هم اکنون در حال برگزاری تور موسیقی هستند تا آلبوم جدید خود را تبلیغ کنند.

۲: ترقی دادن کسی در مقام یا موقعیت

She worked hard and was soon promoted.

او سخت کار کرد و خیلی زود ترقی پیدا کرد.

۳: (در ورزش) رفتن به مرحله بعد یا رفتن به لیگ بالاتر یا رفتن در یک گروه بالاتر

They were promoted to the First Division last season.

فصل گذشته آنها به لیگ دسته اول صعود کردند.

## Statistic

Am stə'tɪstɪk

Br stə'tɪstɪk

اسم

۱: اطلاعاتی در غالب عدد. آمار، رقم

According to official statistics the disease killed over ۵۰۰ people.

طبق آمارهای رسمی این بیماری بیش از ۵۰۰ نفر را کشته است.

Statistics show that far more people are able to ride a bicycle than can drive a car.

آمارها نشان می دهند افرادی که دوچرخه سواری بلدند از آن هایی که رانندگی ماشین بلدند بیشتر است.

According to official statistics, the Japanese work longer hours than workers in most other industrialized countries.

طبق آمارهای رسمی، مردم ژاپن نسبت به بیشتر کارگرهای کشورهای صنعتی دیگر ساعات بیشتری کار می کنند.

## Option

Am ɑ:pʃn

Br ɒpʃn

اسم

۱: چیزهایی که شما می توانید داشته باشید یا انتخاب کنید. آزادی برای انتخاب کاری که می خواهید انجام دهید. آپشن، راه، انتخاب، آزادی

As I see it, we have two options...

آن طور که من می بینم ما دو راه داریم.

There are various options open to you.

راه های متنوعی برای شما باز است.

۲: حق خرید و فروش چیزی

Share options (= the right to buy shares in a company)

حق خرید سهام

## Domestic

Am də'mestɪk

Br də'mestɪk

صفت

۱: بومی، داخل یک کشور

Domestic flights

نبردهای بومی

US foreign and domestic policy

سیاست خارجی و داخلی آمریکا

۲: مربوط به روابط داخل یک خانه

The growing problem of domestic violence

مشکل رو به رشد خشونت خانگی (خشونت بین اعضای خانواده)

۳: خانگی

A new tax on domestic fuel

مالیات جدید روی سوخت خانگی

۴: حیوان خانگی

اسم

استفاده می شود(servant): خدمت کار خانه (که امروزه از واژه

۲: خشونت خانگی (در بریتیش)

It sounded like the neighbors were having a bit of a domestic.

به نظر می رسد این همسایه ها کمی درگیری داخل خانه دارند.

## Output

Am aʊtpʊt

Br aʊtpʊt

اسم

۱: تولید. خروجی یک کارگاه یا کارخانه. بازده

What is the total oil output from the British sector of the North Sea?

کل نفت تولید شده از بخش انگلیسی دریای شمال چقدر است؟

The world's output of carbon dioxide

تولید کربن دی اکسید جهان

۲: اطلاعاتی که توسط کامپیوتر تولید می شود.

Data output

خروجی داده

فعل

۱: تهیه یا تولید اطلاعات ، نتایج و ...

Once the printer has been installed, it will output a test document.

اولین باری که پرینتر نصب می شود یک برگه امتحانی چاپ می کند.

## Access

Am ækses

Br ækses

اسم - غیر قابل شمارش

۱: دسترسی

The only access to the village is by boat.

تنها راه دسترسی به این روستا قایق است.

Students must have access to good resources.

دانش آموزان باید به منابع خوب دسترسی داشته باشند.

## ۲: حق یا فرصت استفاده یا دیدن چیزی. دسترسی

The system has been designed to give the user quick and easy access to the required information.

این سیستم طراحی شده است تا به کاربر دسترسی سریع و آسان به اطلاعات مورد نیاز بدهد.

فعل

## ۱: وارد شدن یا به دست آوردن چیزی

It is too difficult for anyone using a wheelchair to access the building.

برای هرکسی دشوار است تا با استفاده از ویلچر وارد این ساختمان شود.

Most people use their phones to access the internet.

بسیاری از مردم از گوشی خود برای دسترسی به اینترنت استفاده می کنند.

## Code

Am koud

Br kəud

اسم

## ۱: کد، رمز

The message was written in code.

پیام در غالب رمز نوشته شده بود.

They cracked the code and read the secret message.

آن ها رمز را شکستند و آن پیام محرمانه را خواندند.

She ran her code through the compiler.

او کدهای خود را درون کامپایلر اجرا کرد.

Genetic codes

کدهای ژنتیکی

Dialing code

کد شماره گیری

## ۲: دستورالعمل

A moral code

## دستورالعمل اخلاقی

## فعل

۱: رمز گذاری کردن، کد نویسی کردن

The researcher codes them X or Y.

کدگذاری کرد. y و X آن محقق آن ها را با

I think kids should be taught how to code.

معتقدم که کودکان باید یاد بگیرند چطور برنامه نویسی کنند.

## Investigation

Am inˌvestɪˈgeɪʃn

Br inˌvestɪˈgeɪʃn

## اسم

۱: تحقیق و بررسی مخصوصا برای کشف حقیقت و درستی چیزی. بازجویی

She is still under investigation.

او هنوز تحت بازجویی است.

Currently, the individuals who might have caused the accident are subject under investigation.

در حال حاضر، هرکسی که ممکن است مسبب آن تصادف باشد تحت بازجویی قرار می گیرند.

The police have completed their investigations into the accident.

پلیس تحقیقات خود را در مورد آن تصادف تکمیل کرده است.

## Phase

Am feɪz

Br feɪz

## اسم

۱: موقعیتی در بین یک تغییر یا یک توسعه. فاز، مرحله



The project is only in its initial phase as yet, but it's looking quite promising.

این پروژه تنها در مرحله اولیه است اما به نظر بسیار امیدوار کننده است.

۲: یک دوره زمانی که در آن رفتار سخت یا عجیبی دارید و بعد از مدتی هم از بین می رود. فاز

When I was in my early teens I went through a phase of only ever wearing black.

وقتی من ابتدای دوره نوجوانی بودن یک مرحله (فاز) از پوشیدن لباس سیاه را پشت سر گذاشتم.

فعل

۱: کاری را به صورت مرحله ای انجام دادن

The closure of the regional offices was phased over an ۱۸-month period.

تعطیلی دفاتر محلی به صورت مرحله ای طی یک دوره ۱۸ ماهه انجام می شود.

### Prior

Am praɪə(r)

Br praɪə(r)

صفت

۱: اتفاق افتادن یا وجود داشتن قبل از چیز دیگری یا قبل از زمان خاصی

President Obama had prior service as a senator.

اوباما به عنوان سناتور خدمت پیشین دارد.

We have a prior claim to the estate.

ما ادعای قبلی برای آن املاک داریم.

Myrna was unhappy prior to meeting her beau.

میرنا قبل از ملاقات با دوست پسرش ناراحت بود.

### Granted

Am græntɪd

Br gra:nɪd

حرف اضافه

۱: گیرم، فرض کنیم

Granted, it's not the most pleasant of jobs but it has to be done.

گیرم این خوشایندترین کار نباشد ولی باید انجام شود.

Granted that the story's true, there's not a lot you can do about it.

به فرض این داستان درست باشد، کار زیادی نمی توانی درباره آن انجام دهی.

قید

۱: به فرض اینکه، فرضاً

Granted, it's not the most pleasant of jobs but it has to be done.

به فرض اینکه این خوشایندترین کار نباشد ولی باید انجام شود.

## Stress

Am stres

Br stres

اسم

۱: استرس

Yoga is a very effective technique for combating stress.

یوگا تکنیک بسیار موثری برای مقابله با استرس است.

۲: نحوه تلفظ بخش های یک واژه. استرس

When "insert" is a verb, the stress is on the second syllable, but when it is a noun, the stress is on the first syllable.

فعل است، استرس روی بخش دوم قرار دارد ولی وقتی اسم است، استرس روی بخش اول قرار دارد. insert وقتی واژه

۳: فشار فیزیکی

When you have an injury you start putting stress on other parts of your body.

وقتی آسیب می بینید شروع به فشار وارد کردن به بخش های دیگر بدن می کنید.

۴: تاکید

I think the company places too much stress on cost and not enough on quality.

معتقدم شرکت تاکید خیلی زیادی روی هزینه دارد ولی نه روی کیفیت.

فعل

۱: تاکید کردن

He stressed the importance of a good education.

او روی اهمیت یک تعلیم و تربیت خوب تاکید کرد.

۲: تلفظ یک کلمه با فشار بیشتری نسبت به بقیه کلمات در یک جمله یا فشار روی بخشی از یک کلمه

In the word "engine" you should stress the first syllable.

باید فشار را روی بخش اول بیاورید. engine در واژه

۳: استرس داشتن

I try not to stress out when things go wrong.

تلاش می کنم وقتی چیزها اشتباه پیش می رود استرس نگیرم.

Civil

Am sɪvl

Br sɪvl

صفت

۱: مربوط به مردمی که در یک کشور زندگی می کنند.

Civil war

جنگ داخلی

۲: غیر نظامی

Helicopters are mainly used for military rather than civil use.

بالگردها عمدتاً برای نظامیان استفاده می شد تا غیر نظامیان.

۳: مربوط به امور حقوقی شخصی و نه قانون کیفری. مدنی

A civil court

دادگاه مدنی

۴: مودب به شیوه رسمی و غیر دوستانه

His manner was civil, though not particularly friendly.

رفتارش با اینکه دوستانه نبود ولی مودبانه بود.

## Contrast

Am kɑ:ntræst

Br kontra:st

اسم

۱: تفاوت واضح بین دو یا چند چیز. تضاد، مخالف، مخالفت

There is an obvious contrast between the cultures of East and West.

تضاد آشکاری بین فرهنگهای شرق و غرب وجود دارد.

She is quite petite, in contrast with her tall sister.

او برخلاف خواهر بلند قدش کاملاً ریزه اندام است.

فعل

۱: مقایسه کردن دو نفر یا دو چیز برای نشان دادن تفاوت بین آن ها

If you contrast some of her early writing with her later work, you can see just how much she improved.

اگر برخی از نوشته های اخیر او را با کارهای قبلی اش مقایسه کنید می توانید ببینید که او چقدر پیشرفت کرده است.

۲: در تضاد بودن

Her actions contrasted sharply with her promises.

کارهای او کاملاً با وعده های او در تضاد است.

## Resolution

Am rezə'lu:ʃn

Br rezə'lu:ʃn

اسم

۱: تصمیمی که توسط گروهی به صورت رسمی و با رای گرفته می شود.

The United Nations passed (= voted to support) a resolution to increase aid to developing nations.

سازمان ملل متحد تصمیمی (قطعنامه ای) را برای افزایش کمک به کشورهای در حال توسعه تصویب کرد.

I've made a resolution to exercise three times a week.

من تصمیم گرفتم سه بار در هفته تمرین کنم.

۲: وقتی کسی مشکلی را حل می کند. رفع، حل

A successful resolution to the crisis

حل موفقیت آمیز برای بحران

۳: قابلیت در میکروسکوپ، تلویزیون یا صفحه نمایش برای نشان دادن چیزها به صورت واضح و با جزئیات زیاد.

A high resolution image

تصویری با رزولیشن بالا

۴: تجزیه، تفکیک

The resolution of oil into bitumen and tar

تفکیک نفت به قیر و تار

## Adequate

Am ædɪkwət

Br ædɪkwət

صفت

۱: کافی برای برخی از نیازها و احتیاجات

Be sure to allow adequate [=sufficient, enough] time for the paint to dry.

مطمئن شو تا زمان کافی برای نقاشی در نظر بگیری تا خشک شود.

Millions of people lack adequate [=sufficient] health care.

میلیون ها نفر از مراقبت های پزشکی کافی تهی هستند.

A bedroom, kitchen, and bath were adequate shelter for his living needs.

یک اتاق خواب، آشپزخانه و حمام، پناهگاهی کافی برای نیازهای زندگی او بود.